

ساقی تشنه کام ...

«سلام الله و سلام ملائکته المقربین و انبیائه المرسلین و عباده الصالحین و جمیع الشهداء و الصّدّیقین و الزّاکیات الطّیبات فیما تغتدی و تروح علیک یابن امیرالمؤمنین ...»

«درود خدا و درود فرشتگان مقرب خدا و پیغمبران مرسل و بندگان شایسته خدا و همه شهیدان و صادقان راه او و نفوس پاک و پاکیزه نیکوسیرت، در هر صبح و شام است بر تو باد ای فرزند امیرالمؤمنین ...»^۱

عباس بن علی بن ابیطالب، فرزند امیرالمؤمنین، برادر سید الشهداء، فرمانده و پرچمدار سپاه امام حسین علیه السلام در روز عاشورا است. ایشان پسر بزرگتر جناب امّ البنین هستند. کنیه‌شان «ابوالفضل» و لقبشان قمر بنی‌هاشم است. رویی زیبا و جمالی به کمال و قامتی برافراشته داشتند. در حادثه کربلا، سقای خیمه‌های اطفال بودند و در رکاب برادر خویش امام حسین علیه السلام نگهداری خیمه‌ها و امور مربوط به آسایش و امنیت خاندان عصمت علیهم السلام بر دوش ایشان بود. عظمت مقام عباس علیه السلام تا بدان جاست که روز تاسوعا هنگامیکه امام علیه السلام او را برای مهلت گرفتن نزد سپاه کوفه فرستادند، تعبیر والا و بالای «بنفسی انت یا اخی» (جانم فدایت ای برادر) را برای او به کار بردند.

در روز عاشورا وقتی علمدار کربلا از امام حسین علیه السلام اذن میدان طلبید، امام علیه السلام اشک ریخت و فرمود: «ای برادر! تو علمدار منی، و از رفتن تو لشکر من از هم می‌پاشد.»

و عباس علیه السلام گفت: «ای برادر بزرگوار! سینه من از کشته شدن برادران و یاران و دوستان تنگ شده است، و از زندگی ملول گشته‌ام، و آرزومند لقای حق تعالی گردیده‌ام ...»

و سپس امام علیه السلام از او خواستند که برای کودکان تشنه و خیمه‌ها، آب تهیه کند. ابوالفضل علیه السلام به سوی فرات رفت و مشک را از آب پر کرد و هنگام بازگشت به خیمه‌ها، با سپاه دشمن که فرات را در محاصره داشتند، نابرابرانه به نبرد پرداخت و دست‌های مبارکش قطع گردید و مظلومانه به شهادت رسید. او مظهر ایثار و وفاداری و گذشت بود؛ وقتی وارد فرات شد با آن که بسیار تشنه بود، اما تشنگی امام مظلوم و اهل بیت او را به یاد آورد و آب را ننوشید.

شهادت مظلومانه او برای برادرش امام حسین علیه السلام بسیار شکننده بود. امام علیه السلام، وقتی که به بالین عباس علیه السلام رسید، فرمود:

«الان انکسر ظهری و قلت حیلتي و شمت بی عدوی»

«هم اکنون پشتم شکست و چاره‌ام کم شد و دشمن مرا شماتت می‌کند ...».

پیکر مبارکش کنار «نهر علقمه» بر جای ماند و در همان جا به خاک سپرده شد و امروز در کربلا، مدفنش زیارتگاه عاشقان و دوست داران اوست.

برگرفته از کتاب «فرهنگ عاشورا»، تألیف جواد محدثی و کتاب «تاریخ چهارده معصوم»، تألیف علامه مجلسی (با اندکی تصرف)

من و جدائی از کوی تو، خدا نکند...

امام صادق علیه السلام فرمودند: «عموی ما عباس بن علی بصیرتی نافذ و ایمانی استوار داشت.»^۱ هر که واقعه کربلا را شنیده باشد و داستان غم انگیز آن روزها را مطالعه کرده باشد، بخشی از عظمت مقام، ایثار، شهامت، مردانگی و شجاعت عباس بن علی علیهما السلام را دریافته است.

اما آیا واقعا می‌توان بزرگی و عظمت او را به طور کامل درک نمود؟ آن جا که وقتی برای او و برادرانش از طرف عبید الله، فرمانروای سپاه یزیدیان، امان نامه آوردند و او با قاطعیت در جواب آن‌ها گفت: «ما نیازی به امان شما نداریم و امان خدا بهتر از امانی است که پسر سمیه داده است.» سپس رو به شمر که حامل آن امان نامه بود، فرمود: «خدا تو و امانی را که برای ما آورده ای لعنت کند، آیا به ما امان می‌دهید و فرزند رسول خدا امان ندارد!» و شمر را با امان نامه‌اش به سوی لشکر خودشان فرستاد.

یا در آن زمان که امام حسین علیه السلام، در میان یارانش سخن می‌گفت، آیا می‌توان بزرگی قدر و منزلت عباس را شناخت؟ آن هنگام که امام حسین علیه السلام به اصحابش فرمود: «من به همه شما رخصت رفتن دادم و همه شما آزادید که بروید و بیعتی از من بر گردن شما نیست!» اما این ابوالفضل علیه السلام بود که آغاز به سخن کرد و گفت: «برای چه این کار را بکنیم؟ برای این که می‌خواهیم پس از تو زنده بمانیم! هرگز خداوند آن روز را برای ما نیاورد!» این کدامین درجه از ایمان و معرفت است که سبب می‌شود عباس علیه السلام در هنگام قطع شدن دست راستش توسط یزیدیان، آنچنان رَجَز بخواند؟ در آن مشقت و سختی که هر کس را از پای می‌اندازد، عباس علیه السلام این جملات را بر زبان جاری ساخت: «به خدا قسم اگر دست راستم را قطع نمودید، باز از پای نمی‌نشینم و از دینم دفاع می‌کنم و نیز از امامی که دارای یقینی درست است و از نوه پیامبر پاک امین، حمایت خواهم کرد.»

ابوالفضل همانی است که در هنگام شهادتش، امام حسین علیه السلام خود را به بالینش رسانید و جمله‌ای را که در جای دیگر، بر زبان نیاورده بود، بیان فرمود. کلامی که خود گواه دیگری بر مقام و عظمت شخصی همچون عباس علیه السلام است. امام حسین علیه السلام در فقدان برادر فرمود: «الآن کمرم شکست!...»

امام سجاد علیه السلام نیز در خصوص عموی خود این چنین فرموده اند: «خدای رحمت کند عباس بن علی را که ایثار کرد و به بلا آزمایش شد و جان خود را در راه برادرش فدا کرد تا آن جا که دو دست او جدا گردید... و به راستی که برای عباس در پیشگاه خدای تبارک و تعالی منزلت و مقامی است که همه شهیدان در روز قیامت بدان منزلت غبطه می‌خورند...»

حتی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در زیارت ناحیه خطاب به ایشان می‌فرماید: «... سلام بر ابی الفضل العباس فرزند امیرمؤمنان، آن که با جان خود از برادرش پشتیبانی کرد و از گذشته‌اش برای آینده توشه برگرفت، آن که خود را فدای برادر کرد و جان خویش را سپر او قرار داد و به سوی او سعی و تلاش کافی نمود...»

پس ما نیز می‌گوییم: درود بی حد بر تو و بر سیره پسندیده و آموزنده‌ات ای ابوالفضل! سلام بر تو که به منزلگاه والای خود رفتی و راه بزرگی را که در پیش داشتی مردانه پیمودی! سلام بر تو که به راستی از بزرگترین و درخشنده‌ترین و فداکارترین شهیدان در پیشگاه خدای تعالی هستی!

برگرفته از کتاب زندگانی امام حسین علیه السلام، تألیف: سید هاشم رسولی محلاتی

تا من زنده‌ام....

کاروان به سوی شام در حرکت بود. راه دراز کربلا تا شام پیموده شد و وقتی کاروانیان به شام رسیدند، سپاهیان وسایل غارت شده از شهدای کربلا را نزد یزید بردند. در میان آن وسایل پرچم بزرگی وجود داشت. یزید و حاضران بهت زده دیدند همه جای چوبه پرچم، سوراخ شده و آسیب دیده است؛ ولی تنها جای یک دست بر روی چوبه آن سالم است. یزید از روی حیرت و تعجب پرسید: این پرچم را چه کسی حمل می‌کرد؟

گفتند: عباس بن علی علیهما السلام.

یزید از روی تحیر و برای تجلیل از پرچمدار کربلا سه بار برخاست و نشست. سپس رو به حاضران کرد و گفت: «به این پرچم بنگرید که بر اثر صدمات و ضربه‌ها، هیچ جایش سالم نمانده است؛ جز دستگیره پرچم که پرچمدار آن جا را می‌گرفته و تحت هیچ شرایطی آن را رها نکرده است.»

سپس گفت: «... این است معنای وفای برادر نسبت به برادرش!»

هر کسی که وقایع جانسوز روز عاشورا را شنیده باشد و یا تاریخ پر آشوب آن روز را خوانده باشد، بی شک شخصیتی همچون حضرت عباس بن علی علیهما السلام را می‌ستاید. اسطوره‌ای که شجاعت، ادب، وفاداری، ایثار و فداکاری را به گونه‌ای به نمایش درآورد که دشمنان نیز نتوانستند از ذکر فضایل آن بزرگوار لب فرو بندند. تاریخ دیگر چون او بی را به یاد نخواهد آورد. این فداکاری و از خود گذشتگی حتی پیش از جریان کربلا نیز در کلام آن بزرگوار در صفحه صفحه تاریخ به خوبی نمایان است.

روز هشتم ذیحجه سال شصتم هجری، یعنی درست یک روز پیش از عزیمت کاروان امام حسین علیه السلام از مکه به سوی کربلا، قمر منیر بنی هاشم علیه السلام از فراز بام کعبه خطبه‌ای پرشور ایراد می‌کند. در آن خطبه می‌فرماید: «تا پدرم علی علیه السلام زنده بود، کسی قدرت کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نداشت و تا من زنده هستم، کسی توان قتل برادرم امام حسین علیه السلام را ندارد.» او خطاب به انبوه جمعیت حاضر در کنار بیت الله الحرام می‌فرماید: «بیاید تا شما را به راه کشتن امام حسین علیه السلام آگاه کنم. به قتل من مبادرت ورزید؛ گردن مرا بزنید، تا هدفتان محقق گردد.» یعنی اگر می‌خواهید امام را بکشید، تا من زنده ام، امکان پذیر نیست.

این خاندان نه از کشته شدن در راه رضای محبوب خود واهمه دارند و نه در راه حمایت و حفظ جان امام زمان خویش کوچک ترین تعللی به خود راه می‌دهند.

این جملات منتها درجه ایثار و جانفشانی را در راه حفظ جان مولا و امام زمان آن بزرگوار نشان می‌دهد. اما کلام به همین جا ختم نمی‌شود. او بزرگ مردی است که نه تنها در کلام، که در عمل نیز وفاداری و صداقت خود را نشان می‌دهد و شجاعتی آمیخته به ایثار را به نمایش می‌گذارد. او کلام خویش را در روز عاشورا با عمل به وظیفه همراه می‌کند. حضرت ابوالفضل علیه السلام در روز عاشورا سینه خود را در مقابل تیرهای دشمنان سپر نموده و همچون سدی در مقابل سیل مهاجمین به امام حسین علیه السلام ایستادگی می‌کند.

حتی در گرم‌گرم نبرد و در میان آن همه دشمن، بازهم چنین رجز می‌خواند که: «از حریم سبط پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم حمایت می‌کنم و با شمشیر استوار و بُرآن، شما را سرکوب می‌نمایم تا شما را از جنگ با آقا و سرورم امام حسین علیه السلام دور سازم. من عباس، علاقمند به حسین علیه السلام و اهل بیتش هستم و فرزند علی علیه السلام می‌باشم؛ همو که مورد تایید خداوند بود.»

او نه تنها کلام و عملش همراه هم بود که رفتارش نیز مقبول امام زمانش قرار گرفت. اما از آن سو مولا نیز مولایی مهربان است. هنگامی که امام معصوم، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام، در لحظه شهادت ایشان بر بالین برادر حاضر

می‌شوند، این گونه فداکاری برادر را می‌ستایند و می‌فرمایند: «برادرم! خداوند پاداش نیکو به تو عنایت فرماید. تو در راه خدا مجاهده کردی و به گونه ای شایسته جهاد نمودی.»

برگرفته از کتاب «خطیب کعبه»، نوشته: علی اصغر یونسیان

www.aftabemehr.ir

واپسین لحظات سردار وفا

وقتی عباس تنهایی امام حسین علیه السلام را دید، نزد برادرش رفت و عرض کرد: «برادر جان اجازه میدان می دهی؟» در این هنگام امام حسین علیه السلام گریه شدیدی نمود و سپس فرمود: «برادرم تو علمدار سپاه من و موجب همبستگی ما هستی» ... عباس علیه السلام عرض کرد: «جان برادر فدای تو ای آقای من! دیگر سینه ام از زندگی دنیا به تنگ آمده است و می خواهم از این منافقین انتقام گیرم.» امام حسین علیه السلام فرمودند: «حالا که به میدان می روی، پس اندکی آب برای این کودکان تهیه کن.» راوی می گوید: «هنگامی که امام حسین علیه السلام به برادرش اذن میدان داد، عباس علیه السلام چون کوهی عظیم و در حالی که قلبش همانند صخره ای مستحکم استوار بود، برای مبارزه برخاست؛ چرا که او سواری شجاع و پهلوانی دلاور بود و در پرتاب نیزه و شمشیرزنی در میدان مبارزه با کفار، جسارت فراوانی داشت.»

عباس با دلی قوی، دشمنان بسیاری را که مانع دسترسی به آب بودند، متفرق نمود و به روایت بعضی از مورخان، تا شش مرتبه لشکر به او هجوم آورد که نگذارد آب بردارد، ولی او آنها را دور کرد و سرانجام آنها را از کنار فرات دور ساخت و به چابکی مشک را پر از آب نمود.

هنگامی که از کنار فرات بیرون آمد، کوتاهترین مسیر را به سمت خیمه ها انتخاب نمود. در این میان، دشمن بر او حمله ور شد و او را تیرباران کرد تا اینکه تیر سرتاسر بدنش را پوشاند. با این حال او به دشمن حمله می کرد و بسیاری از آنها را هلاک نمود. به روایت ابومخنف صد و هشتاد سوار از دشمنان را به قتل رسانید و پیوسته این رجز را می خواند: «من از مرگ آن هنگام که بانگ بر می دارد بیمی ندارم تا اینکه پیکر من نیز در میان دلیر مردان به خاک افتد. جانم به فدای جان پاک و مطهر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، منم عباس که کارم سیراب سازی تشنگان است. و از مرگ و مصیبت در مصاف با دشمن هراس ندارم.»^۱

پس زید بن ورقا به کمک شخصی دیگر در پشت نخلی کمین کرد و شمشیری بر دست راست او زد و دست مبارکش را قطع کرد. عباس علیه السلام به چابکی شمشیر را به دست چپ گرفت و بر آن قوم حمله کرد و در حالی که مشک را بر پشت انداخته بود، می جنگید و اینچنین رجز می خواند: «به خدا سوگند اگر (چه) دست راستم را قطع کردید، ولی من همیشه حامی دین خود هستم. و از امامی که دارای یقین راست و درست بوده و نواده پیامبر پاک و امین است حمایت میکنم.»^۲

او آن قدر جنگ نمود تا در اثر عطش، زخم بسیار، کثرت تیرها و رفتن خون زیادی از بدن شریفش و قطع دست مبارکش ضعف بر او وارد گشت. با این وجود دلیرانه دشمنان را دور می کرد و به مسیر ادامه می داد، تا آنکه حکیم بن الطفیل الطائی که در پشت نخل دیگری کمین کرده بود، دست چپ او را نیز از بدن جدا کرد. پس در این حال لحن کلام را تغییر داد: «ای نفس! از کافران نترس، تو را به رحمت خدای جبار (جبران کننده) مژده باد، همراه پیامبری که سروری برگزیده است. آنها دست چپم را از روی ظلم جدا کردند، پروردگارا آنان را وارد آتش سوزان کن.»^۳

پس تیری به مشک آب خورد و آنها به زمین ریخت و مقصودش نقض شد و این در حالی بود که از دو دست مبارکش خون فوران می کرد. پس بر آن مظلوم حمله کردند. در این حالت عباس علیه السلام متحیر ماند، چرا که نه آب دارد که به سمت خیمه رود و نه دست دارد تا با دشمن جنگ کند و نه غیرت او می گذارد راه فرار پیش گیرد! ناگاه تیری آمد و به

۱. لا أَرهَب الموت إذا الموت رقصی حتی أوارى فی المصالیب لقی - نفسی لنفس المصطفی الطهر وفا إتی انا العباس أَعَدُوا بالسقا - و لا أخاف الشر یوم الملقتی

۲. و الله ان قطعتموا یمینی ائی احمی ابدأ عن دینی - و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین

۳. یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمة الجبار - مع النبی سید المختار قد قطعوا بیغیهم یساری - فاصلهم یا رب حر النار

سینه مبارکش نشست و به روایتی دیگر حکیم بن طفیل از پشت نخل عمودی آهنین بر سر مبارکش فرود آورد. پس فرقی شکافت و چون ماهی سرخگون بر زمین افتاد و در خورش غلطید و ندا سر داد: «یا اباعبدالله درود من بر تو باد و لعنت خدا بر گروه ظالمان ...»

برگرفته از کتاب «خصائص العباسیة»، تألیف آیت الله محمد ابراهیم کلباسی نجفی (ره)، ترجمه محمد اسکندری (با اندکی تصرف)

www.aftabemehr.ir

امام و پیرو

آدمی چون در راه دفاع از رسالت، در شعاع شخصیت و رفتار پیشوایش قرار گرفت و در او آمیخت و از او دفاع کرد و در احترام به او و اخلاص در برابرش کوشید، تبدیل به «شایسته ترین الگو برای دیگران» می‌گردد.

به طور مثال امیرالمومنین علیه السلام زیباترین نمونه از راهی بود که مسلمانان می‌توانند همانند آن با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتار کنند و این موضوع مهمی است. زیرا که مردم می‌توانستند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بسیاری از کارها پیروی کنند؛ جز در یک کار و آن نحوه رفتار با ایشان و شکل دفاع و پیروی از آن حضرت بود. گاهی عده‌ای صدایشان را از آن حضرت بلندتر می‌کردند و خود را بر ایشان مقدم می‌شمردند و مانند همدیگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نیز صدا کرده و با وی سخن می‌گفتند.

لذا آنان نیازمند اسوه‌ای عملی بودند و امیرالمومنین علیه السلام همان اسوه بود که به مردم آموخت تا چگونه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتار کنند و چگونه احترام ایشان را نگه دارند. مردم به چشم خویش دیدند که او چگونه جان خود را در شب هجرت با خوابیدن در بستر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به خطر انداخت و دیدند که چگونه در جنگها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفاع می‌کرد و چگونه در وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ذوب شده بود و جانفشانی می‌کرد. بر این اساس اگر علی علیه السلام و این طرز رفتارش نبود، هرگز مسلمانان نمی‌دانستند که چگونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتار کنند.

به راستی که امیرالمومنین علیه السلام تجلی شخصیت، اخلاق و علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و نشانه‌ای از درستی نبوتش و پیشتازی در دفاع از رسالتش ...

و حضرت عباس علیه السلام نیز نسبت به برادر، امام و حجت خدا در زمانه‌اش و فرزند پیامبر خدا، حسین علیهم السلام چنین بود.

عباس علیه السلام فقیهی از فقیهان اهل بیت علیهم السلام بود. او رهبری شجاع و مهمان نوازی کریم و عابدی زاهد و در نتیجه شخصیتی از هر جهت کامل به شمار می‌آمد؛ ولی در شخصیت امام زمانش، سید الشهداء علیه السلام ذوب شده بود و در فرمانبری از او و خلوص در برابرش می‌کوشید و به این سان مردم پی می‌بردند که چگونه باید با امام خویش رفتار کنند. عباس علیه السلام با عمل خود جایگاه امام حسین علیه السلام را به مردم شناساند؛ چرا که پیشتر مردم کسی در میانشان نبود تا به وسیله او جایگاه امامان معصوم و جایگاه ولایت ایشان را بشناسند.

او هرگز برادرش حسین علیه السلام را برادر خطاب نکرد؛ بلکه این گونه آن حضرت را می‌خواند: «یابن رسول الله، سرورم، مولایم»، و جز به احترام بسیار، امام خود را صدا نزد.

قمر بنی هاشم علیه السلام، هرگز بدون اجازه در کنار امام حسین علیه السلام نمی‌نشست و پس از کسب اجازه مانند عبدی خاضع، دو زانو در برابر امامش قرار می‌گرفت.

وفای او نسبت به اهل بیت علیهم السلام به غایت زیاد و زبازد بود. تا آنجا که امام صادق علیه السلام در زیارتش می‌فرماید: «خدای پاداشت دهد؛ برترین پاداش و بیشترین پاداش و فراوان ترین پاداش و ماندنی ترین پاداشی که به کسی از پایداران بر بیعتش و پاسخ دهندگان دعوت و فرمانبران ولی امرش می‌دهد ...»

آری، همه مردم به شایستگی امامت نمی‌رسند، اما همه مردم با امام در ارتباطند و ابوالفضل العباس علیه السلام بهترین راه را در دفاع از دین، اهل بیت رسالت علیهم السلام و رهبر الهی - که خداوند اطاعت و پیروی و دفاع از او واجب کرده است - نشان می‌دهد. این درس بزرگی است که از ابوالفضل علیه السلام می‌آموزیم.

بیاییم اینک که در تاسوعای حسینی قرار گرفته‌ایم، بیندیشیم که ما تا چه میزان در زندگی خود به عباس علیه السلام اقتدا می‌کنیم؟ آیا حقیقتاً جایگاه امام زمان خویش را می‌شناسیم و در دفاع همه جانبه از او می‌کوشیم؟ و یا این که در پیچ و خم زندگی امروز، امام خویش را فراموش کرده ایم و دست از یاری او کشیده ایم؟

سلام خدای بر توای ابوالفضل عباس علیه السلام روزی که برای دفاع از حسین علیه السلام زاده شدی و روزی که در راه اسلام و در زیر پرچم حسین علیه السلام به شهادت رسیدی و آنگاه که با حسین علیه السلام زنده شوی. سلام خدا و مهر و برکاتش بر شما باد ...

برگرفته از کتاب «عباس یاور حسین علیهم السلام» تالیف آیت الله سید محمدتقی مدرسی (با اندکی تصرف و تلخیص)

www.aftabemehr.ir

آزمون وفا

گاهی یک زندگی یک روزه یا چند روزه یک نفر که ممکن است شرح آن بیش از چند صفحه نباشد، آنچنان درخشان است که امکان دارد به اندازه دهها کتاب، ارزش آن شخص را ثابت کند و جناب ابوالفضل العباس علیه السلام چنین شخصی بود. متأسفانه تاریخ از زندگی آن بزرگوار اطلاعات زیادی به ما نشان نداده؛ ولی مطلب زیاد به چه درد می خورد؟! مهم جایگاه آدمی در نزد پروردگارش است و مقام آن حضرت آن قدر بالاست که امام صادق علیه السلام در مورد ایشان فرمود: «عباس مقامی نزد خدا دارد که همه شهدا به مقام او غبطه می برند.»^۱ اما چرا چنین شد؟

تاسوعاست، یعنی نهمین روز از ماه محرم. عباس علیه السلام در خدمت سید الشهداء علیه السلام نشست است. در همان وقت، یکی از سران دشمن می آید و فریاد می زند: عباس بن علی و برادرانش را بگوئید بیایند.

عباس علیه السلام می شنود، ولی هیچ اعتنایی نمی کند، گوئی که ابداً چیزی نشنیده است. او آنچنان در حضور مولایش حسین بن علی علیه السلام مؤدب است که امام حسین علیه السلام به او می فرماید: جوابش را بده؛ هرچند فاسق است.

عباس علیه السلام به بیرون خیمه می آید و در می یابد این شمرین ذی الجوشن است که او را صدا نموده است. شمر، روی یک رابطه خویشاوندی دور که از طرف مادر عباس علیه السلام با او دارد و هر دو از یک قبیله اند، وقتی که از کوفه آمده است به خیال خودش امان نامه ای برای ابوالفضل علیه السلام و برادران مادری او آورده تا به خیال خود، خدمتی کرده باشد. تا شمر حرف خودش را گفت، رنگ چهره عباس علیه السلام دگرگون شد و خشم تمام وجودش را فرا گرفت. پرخاش مردانه ای به او کرد و فرمود: «خدا تو را و آن کسی که این امان نامه را به دست تو داده است، لعنت کند. تو مرا چگونه شناخته ای؟ درباره من چه فکر کرده ای؟ تو خیال کرده ای من کسی هستم که برای حفظ جان خودم، امام و مولایم حسین بن علی علیه السلام را این جا بگذارم و به دنبال تو بیایم؟! آن دامنی که ما در آن بزرگ شده ایم این طور ما را تربیت نکرده است...»

فردای آن روز هم در کمال وفاداری به امام خویش، ابتدا برادرانش را میدان فرستاد و بعد که همه رفتند و خود باقی ماند، با آن کیفیت جان خویش را نثار مولا و آقايش کرد. آری چنین شد ...

این قدر جوانمردی! این قدر خلوص نیت! این قدر فداکاری!

ما تنها به ظاهر عمل نگاه می کنیم، به روح عمل نگاه نمی کنیم تا ببینیم چقدر اهمیت دارد. اما امام صادق (علیه السلام) آن را برایمان بازگو می کند و می فرماید: «خدا رحمت کند عموی ما عباس را که به جان ایثار کرد و از امتحان بزرگ الهی به بهترین وجه سربلند بیرون آمد.»^۲

برگرفته از کتاب «حماسه حسینی»، تالیف: استاد شهید مرتضی مطهری (با اندکی تصرف)

۱. ان للعباس منزلة عند الله يغبطه بها جميع الشهداء (ابصار العين في انصار الحسين، صفحه ۲۷)

۲. رحم الله عمي العباس لقد اثر و ابلى بلاء حسنا (ابصار العين في انصار الحسين، صفحه ۲۷)

آیه ایثار

بلندترین درجات جود و سخاوت، ایثار است. ایثار از شعارها و پرچم‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ تایی جایی که خداوند سبحان در قرآن کریم در ستایش اهل ایمان می‌فرماید: «...هرچند خود بدان نیاز مبرمی داشته باشند، دیگران را بر خودشان مقدم می‌دارند.»^۱

روایت شده که حضرت موسی علیه السلام از خداوند خواست تا بعضی از درجات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امتش را برایش نشان دهد. وقتی ایشان آن درجات والا را دید، از خداوند علت این کرامت را پرسید. خداوند فرمود: «به خاطر خلقی که آن خلق را در میان آنها (پیامبران) به ایشان اختصاص دادم و آن ایثار است.»^۲

بارزترین نمونه‌های ایثار را می‌توان در حادثه کربلا جستجو کرد و یکی از عناصر اخلاقی موجود در حادثه کربلا ایثار است. آیا برای ایثار تجسمی بهتر از ابوالفضل العباس علیه السلام می‌توان پیدا کرد؟

تجلی این عاطفه انسانی و اسلامی یکی از وظایف حادثه کربلا بوده است و گویی این نقش به عهده ابوالفضل العباس علیه السلام گذاشته شده بود. یکی از جلوه‌های ایثار عباس علیه السلام، هنگامی است که ایشان سپاهیان اطراف شریعه فرات را کنار زد و وارد آن شده و اسب را داخل آب برد؛ به طوری که آب به زیر شکم اسب رسید. آن حضرت می‌توانست حتی بدون این که از اسب پیاده شود، مشک را پر از آب کنند.

همین که مشک را پر از آب نمود، با دست مقداری آب برداشت و آب زلال را تا نزدیک دهان خویش برد. دیگران از دور ناظر بودند ولی آن‌ها همین قدر گفته‌اند که ما دیدیم که ننوشید و آب را ریخت. اما چرا؟ ابتدا کسی نفهمید که چرا عباس علیه السلام چنین کاری کرد. تاریخ در اینجا می‌گوید: «یادش افتاد که برادرش تشنه است. گفت شایسته نیست حسین در خیمه تشنه باشد و من آب بنوشم.»

حال تاریخ از کجا می‌گوید؟ از اشعار ابوالفضل علیه السلام. وقتی که از فرات بیرون آمد، شروع کرد به رجز خواندن. از رجزش فهمیدند که چرا عباس تشنه لب، آب نخورد. خودش را مخاطب قرار داده بود و می‌گفت: «ای جان عباس! می‌خواهم بعد از حسین زنده نمانی. تو می‌خواهی آب بخوری و زنده بمانی؟ عباس! حسین در خیمه اش تشنه است و تو می‌خواهی آب گوارا بنوشی؟ به خدا قسم رسم برادری، رسم امام داشتن و رسم وفاداری چنین نیست.»

آری! کربلا جلوه گاه تمام عیار ایثار است و عباس بن علی علیه السلام مظهر آن. چه آنگاه که امان نامه دشمن را رد نمود، چه زمانی که در شب عاشورا چنان مردانه سخن گفت و خود را فدایی سید الشهداء علیه السلام و اسلام خواند و چه زمانی که در اوج تشنگی آب را به روی آب ریخت. عباس علیه السلام امام و دینش را بر هستی خود مقدم ساخت. او با ایثار و از خود گذشتگی در جریان کربلا درسی بی بدیل را برای عالمیان در همیشگی تاریخ به یادگار گذاشته است. چنین ایثار و پایمردی است که موسی علیه السلام را در کار پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و امتش متحیر می‌سازد.

برگرفته از کتاب «حماسه حسینی»، تالیف: استاد شهید مرتضی مطهری (همراه با اضافات)

۱. ... و یوئرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه ... (سوره حشر آیه ۹)

۲. ... بخلق اختصاصه به من بینهم و هو الإیثار یا موسی ... (مجموعه ورام، جلد ۱، صفحه ۱۷۳)